

# دانش سیاسی حوزوی، سرشت و مختصات آن

عبدالوهاب فراتی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۱۷

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۴/۱۹

• سال اول

• شماره اول

• تابستان ۹۲

دانش سیاسی

حوزوی، سرشت و

مختصات آن

(۱۰۱ تا ۱۳۲)

## چکیده

بستر شکل‌گیری موضوع مقاله حاضر به عنوان «دانش سیاسی حوزوی»، این سه سؤال است: عوامل اجتماعی و معرفتی ظهور مراکز دورگه آموزشی و پژوهشی در عرصه علوم سیاسی در حوزه علمیه قم کدامند؟ نهادها و مراکزی که طی این سه دهه به توزیع و احیاناً تولید دانش سیاسی پرداخته‌اند، کدامند؟ ظرفیت‌ها و محدودیت‌های هر یک از مراکز در بسط و نهادینه کردن دانش سیاسی در حوزه علمیه قم چیست؟

فرضیه و پاسخ اولیه مقاله حاضر آن است که دانش سیاسی حوزه علمیه قم، برابند تعامل و شرایط سه مؤلفه نصوص اسلامی، روحانیت (به عنوان مفسر) و شرایط اجتماعی سیاسی است. به سخنی دیگر، دانش سیاسی حوزوی در درون یک مثلث شکل می‌گیرد که در رأس آن نص دینی است و در یک قاعده‌اش روحانیت است که نیازهای عصر خویش را به صورت پرسش‌های تاریخی به نص، عرضه و از آن، راه حل مطالبه می‌کند و در قاعده دیگر مثلث شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی قرار دارد که بر آن نیازها و پرسش‌ها تأثیر می‌گذارد و طبعاً آنها را در هر دوره‌ای متفاوت می‌سازد. شرایط جدیدی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به وجود آمد که درون آن روحانیت به عنوان متولی نظام بر آمده از آن، می‌بایست زندگی سیاسی مؤمنان را برحسب بینش مذهبی، مفهومی سازد، سبب ظهور و تکوین شاخه‌هایی از دانش سیاسی و نیز رواج مطالعات سیاسی در فضای فکری حوزه علمیه قم گردید.

**واژگان کلیدی:** دانش، دانش سیاسی، حوزوی، حوزه‌ای، نص، شرایط اجتماعی و سیاسی، مراکز دورگه

## درآمد

بررسی «سیاست» در سنت فکری روحانیت و حوزه‌های علمیه، از پیشینه بسیاری برخوردار است. گذشته از اینکه سیاست با معارف اسلامی نسبت برقرار می‌سازد، اساساً خود روحانیت نیز، نهادی است که متأثر از نشانه‌های سیاسی کتاب و سنت، وجودی سیاسی دارد و نمی‌تواند در قبال آنچه در سپهر سیاست رخ می‌دهد بی‌تفاوت بماند. اگر سیاست را در مفهومی عام به کار بریم و آن را بر «رفتار سیاسی» و نیز «دانش به چنین رفتاری» حمل کنیم، بدون تردید، روحانیت، به عنوان قدیمی‌ترین و قدرتمندترین نهاد مدنی در ایران، در هر دو عرصه، فعالیت مستمری داشته است. مروری بر متون کلاسیک حوزه و نیز رفتارشناسی عالمان دینی در کلیت عصر غیبت، نشان می‌دهد که آنان به حسب شرایط مختلف تاریخی و نیز بنا به مبانی دین شناختی خاصی که درباره «جریان زندگی سیاسی شیعیان در عصر غیبت» دارند الگوهای رفتاری متنوعی در تعامل با نظم سیاسی بر می‌گزینند و تبعاً نیز آموزه‌های حمایت‌کننده آن را تولید می‌کنند؛ از این رو می‌توان در میان حوزویان، انبوهی از تنوع رفتارهای سیاسی مشاهده کرد که با بخشی از دانش‌های متداول در حوزه‌های علمیه ارتباط دارند. این تنوع آن‌گاه که در شرایط مختلف سیاسی و اجتماعی مورد توجه قرار گیرد، می‌تواند هر سیاست‌پژوهی را قانع کند که در تحلیل «سیاست» در حوزه‌های علمیه به ویژگی‌هایی توجه کند که تنها از مختصات روحانیت و حوزه‌های علمیه به حساب می‌آیند.

در حوزه‌های علمیه، نص به مثابه نظام دانایی، بر ذهن و ضمیر روحانیت، سلطه‌ای هژمونیک دارد و روحانیت متأثر از سوانح و احوالی که در آن به سر می‌برد، پرسش‌های تاریخی خود را بر نص، عرضه کرده و پاسخی منطبق بر نشانه‌های سیاسی آن، به‌دست می‌آورد و بدین‌گونه، به جریان نص در زندگی سیاسی مؤمنان، استمرار می‌بخشد. این فرآیند که در چارچوب‌های به رسمیت شناخته در حوزه‌های علمیه شکل می‌گیرد، شاخه‌های خاصی از دانش سیاسی را تولید می‌کند که معمولاً در فضای فکری حوزه‌های علمیه امکان ظهور می‌یابند. به همین دلیل سرشت و ماهیت «دانش سیاسی» در حوزه‌های علمیه، با آنچه در محیط‌های دانشگاهی «علم سیاست» خوانده می‌شود تمایز پیدا می‌کند. اینکه دانش سیاسی در حوزه‌های علمیه از چه سرشت و ماهیتی برخوردار است و چگونه مرزهای خود را از دانش سیاسی متداول در محیط‌های مدرن متمایز یا متشابه می‌سازد، سؤالاتی است که رسالت این مقاله، پاسخ دادن به آنهاست. آنچه امروزه به عنوان دانش سیاسی در حوزه‌های علمیه به ویژه قم وجود دارد، در برگیرنده دو سنخ دانش سیاسی است که تفضن به آنها اهمیت زیادی در این پژوهش دارد:

۱. دانش سیاسی حوزوی؛

۲. دانش سیاسی حوزه‌ای.

مراد از گونه اول، دانشی است که حوزه علمیه، وصف مقوم آن است. این بدین معناست که

تعدادی از شاخه‌های دانش سیاسی در فضای علمی حوزه وجود دارد که مختص آن هستند و در فضاهای دیگری شکل نمی‌گیرند، برای مثال فقه سیاسی از تولیدات دانشی مختص حوزه‌های علمیه در باب سیاست است که تنها از طریق فهم نشانه‌های سیاسی نص اسلامی، شکل می‌گیرد. از سوی دیگر مقوم بودن وصف حوزه برای دانش سیاسی (حوزوی) به ما توضیح خواهد داد که چرا شاخه دیگری از دانش سیاسی مثل جغرافیای سیاسی در حوزه‌های علمیه شکل نمی‌گیرد. در واقع، معرفت سیاسی روحانیت که نسبت مداومی با نص اسلامی دارد واجد ظرفیت‌های خاصی است که تنها برخی از دانش‌های سیاسی به تولید می‌رسند. مراد از گونه دوم، دانشی است که حوزه علمیه، نه وصف مقوم بلکه ظرف آن است. این سنخ از دانش سیاسی، همان شاخه‌های متنوعی از دانش سیاسی مدرن است که امروزه در مراکز دوره آموزشی و پژوهشی حوزه علمیه قم مثل دانشگاه باقرالعلوم (ع) مورد مطالعه قرار می‌گیرند و ممکن است تعلیم بسیاری از آنها توسط خود روحانیت صورت پذیرد. با وجود این نمی‌توان گفت این بخش از دانش سیاسی، حوزوی است و حوزه وصف مقوم آن به حساب می‌آید. البته تأکید بر چنین تمایزی، هرگز به معنای نادیده گرفتن تاثیرات شگرف چنین دروس و آموزش‌هایی در بسط و تعمیق معرفت سیاسی حوزویان نیست، بدون تردید ظهور و تاسیس چنین رشته‌هایی در حوزه علمیه قم، بیش از پیش، روحانیت را با مفاهیم دقیق علم سیاست آشنا و نظرگاه تخصصی آنها به مقوله سیاست را بالا برده است. گذشته از مدارکی که فارغ‌التحصیلان این گونه مراکز در رشته‌های سیاسی اخذ می‌کنند، بخش قابل توجهی از آنها به فعالیت‌های پژوهشی در حوزه مطالعات سیاسی - اسلامی، مشغول و در توسعه دانش سیاسی در فضای فکری حوزه‌های علمیه مساعدت می‌نمایند. با وجود این، ما در این مقاله بیشتر به بررسی گونه اول و تبعاً تمایزات آن با دانش سیاسی معمول در فضاهای آکادمیک خواهیم پرداخت.

### هویت دانش سیاسی حوزوی:

بی‌گمان نوع دانش سیاسی که در فضای فکری حوزه‌های علمی شیعه، تولید یا بسط پیدا می‌کند با دانش دانشگاهی ما که در حاشیه مرجعیت علوم غربی ترویج می‌یابد تمایزات مهمی دارد. گذشته از اینکه بنیان معرفت شناخت علوم اسلامی بر حس‌گرایی مبتنی نیست، اساساً این علوم بر نظریه‌های خود بنیاد دینی استوار و به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی، در دو جهت عرضی و طولی، از هویت واحدی برخوردار دارند (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۵ - ۲۸). این بدین معناست که هر علمی که در فضای حوزه‌های علمیه رواج می‌یابد تحت پوشش وحی یا نسبتی که با نص اسلامی پیدا می‌کند در تلاثم با سایر شاخه‌های دانش به سر می‌برد. به همین دلیل، دانش‌های اسلامی بر خلاف علوم جدید که غایتی جز پیش‌بینی و سپس کنترل پدیده‌ها و

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

رفتارهای انسانی ندارند، همواره در پی احراز حجیت و مستندسازی این گونه پدیده‌ها و رفتار به دیانت‌اند و به نوعی تکلیف مدارند؛ از این رو تفاوتی که در بینش و روش حاکم بر این علوم (مدرن) وجود دارد با بینش و روش اجتهادی که در فرآیند استناد سازی دانش‌های اسلامی به کار می‌رود ناخواسته نوع گفتگوهای سیاسی در فضای فکری حوزه‌های علمیه را که میل به دانش شدن دارند متمایز می‌کند و در پاره‌ای از موارد متغایر می‌نمایاند؛ اما آنچه در اینجا اهمیت می‌یابد آن است که میل به گذشته و لزوم استناد به وحی نیز برخاسته از آن است که تمدن اسلامی ما بر خلاف تمدن غرب که عقل محور است بر مدار نص می‌چرخد. نص در تمدن اسلامی آن قدر، زنده و پویاست که به ذهن همه مسلمانان در هر دوره‌ای از حیات سیاسی می‌چسبد و همواره رفتار آنان را به خود مستند می‌گرداند. اما این نص (قرآن و سنت) خود تولید کننده دانش سیاسی نیست، تنها واجد نشانه‌های متکثری در حوزه سیاست است که مرتب، مؤمنان خود را متأثر می‌سازد. دانش سیاسی را انسانی تولید می‌کند که نص را می‌خواند، خواننده و یا مفسر نص نیز پرسش‌هایی فراروی نص قرار می‌دهد که خصلتی تاریخی دارند و می‌توانند در هر دوره‌ای، متفاوت‌تر از دوره دیگر، نشانه‌های سیاسی نص را مورد خوانش قرار دهند، چرا که هر انسان مسلمانی در هر دوره تاریخی با پرسش‌های خاصی مواجه می‌شود که برای پاسخگویی به آنها به جستجو در نص روی می‌آورد. این پرسش‌ها در دوره‌های بعد احتمالاً باقی نمی‌مانند و جای خود را به سؤالاتی دیگر می‌دهند. البته خود نصوص هم در پدیداری پرسش‌های تاریخی مؤثرند.

### ساختار تولید دانش سیاسی حوزوی

همچنان که به اجمال آمد، اساساً دانش‌های حوزوی در درون مثلی از نص، شرایط اجتماعی و تاریخی و نیز روحانیت به عنوان مفسر تولید می‌گردد. نص در رأس هرم و دو مؤلف دیگر به عنوان قاعده مثلث در فرآیند تولید چنین دانشی ایفای نقش می‌کنند. از آنجا که استدلال اصلی ما در این مقاله بر تعامل این سه عنصر در آفرینش دانش سیاسی در فضای فکری حوزه علمیه استوار است، توضیح اجمالی این عناصر، ضروری به نظر می‌رسد.

#### ۱. نص (به مثابه نظام دانایی)

از آنجا که غایت در بسیاری از دانش‌های اسلامی احراز «حجیت» یا استناد به شریعت است، عموماً تفکر حاکم بر حوزه‌های علمیه نیز تفکر «نص محور» است؛ یعنی دانشی تولید می‌شود که بر نصوص دینی تکیه می‌زند. نگاه مؤمنانه به مسایل داشتن، همواره نص را در کانون تأملات حوزویان قرار می‌دهد و براینده فهم معنای نص، در حقیقت موجب تولید دانش در میان آنان می‌گردد (فیرحی، ۱۳۸۲: ۵۱). نص در پژوهش حاضر و بر خلاف تعریف متداول آن در میان حوزویان، مترادف با متن (text) است. متن در زبانهای اروپایی به معنای

مجموعه‌ای درهم تنیده از روابط مرکب زبانی است که از سطح جمله فراتر رفته و دارای یک معنای مرکزی وحدت یافته است.

متون موضوع پژوهش ما، به لحاظ ویژگی‌هایی که دارند به دو گونه اساسی تقسیم می‌شوند: نخست متون دینی و دوم متون مربوط به دانش سیاسی. متون نخست شامل قرآن و حدیث است که بعضاً از آن دو نیز به نص اول و نص دوم تعبیر می‌کنند. البته قداما و حتی حوزویان معاصر، قرآن و حدیث را با واژه نص مورد اشاره قرار نمی‌دهند، بلکه به طور معمول واژه‌هایی نظیر کتاب، تنزیل، قرآن و ثقل اکبر را برای آیات قرآنی و کلماتی چون حدیث، خبر، روایت، سنت و نقل را برای اشاره به متون روایی به کار می‌برند. روحانیت آن‌گاه که واژه نص را به کار می‌برد صرفاً بخش معینی از متون دینی را قصد می‌کند که صریح در معنای واحد بوده و بانفی هر گونه احتمال خلاف، بی‌نیاز از تفسیر است. در علم اصول فقه به عبارتی نص گویند که خود لفظ و صیغه آن بدون توقف بر هر امری بیرونی بر معنایی دلالت کند که آن معنا هدف اصلی از بیان کلام است. معمولاً اصولی‌ها دلالت الفاظ را در متون دینی به درجات ذیل تقسیم می‌کنند:

**الف) نص:** جمال‌الدین حلی در تعریف آن می‌گوید: «لفظ مفید اگر جز آنچه از آن فهمیده می‌شود احتمالی دیگر نپذیرند به آن نص گویند» (علامه حلی، ۱۹۸۴م: ۷۰)، و به تعبیر الذریعه، «نص به هر آن خطابی گویند که امکان شناخت با آن وجود داشته باشد» (سید مرتضی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۲۸).

**ب) ظاهر:** در اصول فقه به هر کلامی گفته می‌شود که مراد از آن برای شنونده بدون درنگ و تأمل آشکار و معلوم باشد. ظاهر ضد خفی است و تنها در الفاظ و کلامی درست است که احتمال استنباط دو معنا یا بیشتر از آن وجود داشته باشد تا بتوان به ظاهرتر و آشکارتر بودن یکی از آنها حکم کرد، در غیر این صورت آن نص است و نه ظاهر» (انصاری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۳۳۲).

**ج) مجمل:** مجمل آن است که مدلولش به روشنی معلوم نباشد و از معنای ظاهری برخوردار نباشد (مظفر، ۱۹۸۳). همه فرق اسلام جز ظاهریه معتقدند در قرآن کریم الفاظی مجمل وجود دارد که معمولاً ابهام و اغماض آنها به‌ویژه در امور تشریحی از طریق سنت نبوی و آیات دیگر قرآن بر طرف می‌شود.

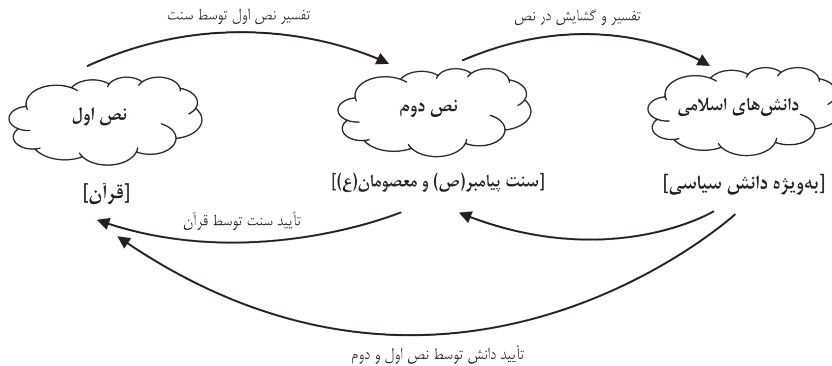
**د) مؤول یا تأویل شده:** عبارتی است که همانند ظاهر دو معنای نامساوی دارد، اما معنای قریب و ظاهر رجحان ندارد، بلکه آنچه ارجح و معقول می‌نماید معنای بعید است (سیوطی، ۱۹۵۱، ج ۲: ۱۶).

بدین تربیت، مفهوم نص در مصطلح حوزویان به معنای کلامی است که در ذات خود واضح و آشکار بوده و محتاج شرح و بیان نیست، در حالی که نص در اصطلاح نویسندگان جدید بر

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

مجموعه متون دینی اعم از نص (به معنای قدیم) ظاهر، مجمل و مؤول اطلاق می‌شود؛ اما آنچه در تعامل دانش سیاسی حوزویان با نص اول و دوم اهمیت دارد نسبت دو سویه‌ای است که به صورت ذیل میان آنها برقرار است:



در واقع، چون در نص اول، به صورت مختلفی اجمال وجود دارد که بعضاً توسط آیات دیگر، روشن نمی‌شود؛ سنت نبوی و علوی راهی می‌گشایند تا اجمال نهفته در نص اول را برطرف نمایند. این عمل که به گشایش نص (confirmation) معروف است می‌کوشد ابهام و اغماض آیات مجمل را به‌ویژه در امور تشریحی بر طرف و بر بسط آنها بیفزاید. با این همه، نص دوم، همواره خود را وام‌دار نص اول در عرضه و احراز حجیت می‌داند و تا بر کلیات آن تکیه نزنند هرگز نمی‌تواند دیانت نص اول را گسترده تر نماید. به تبع نص دوم، دانشی که در قلمرو تمدن اسلامی شکل می‌گیرد رابطه‌ای دو سویه با دو نص پیشین دارد؛ یعنی هم معرفت خود را بر کانون متون دینی شکل می‌دهد و هم با تفسیرهای مختلفی که از نشانه‌های متکثر و متعدد سیاسی متون دینی ارائه می‌دهد موجب شکل دهی و بسط شاخه‌های بسیاری در حوزه سیاست می‌شود. به همین دلیل، دانش سیاسی حوزویان که در تعامل با نص شکل می‌گیرد با دانشی که در تمدن غرب و بر محوریت عقل سامان می‌یابد در ابعاد متفاوتی از جمله بینش و روش متمایز می‌گردد و این همان چیزی است که سنخ گفتگوهای سیاسی در حوزه علمیه قم را در بسیاری از موارد با نوع گفتگوهای مشابه در فضاهای آکادمیک، متفاوت می‌کند. در فضاهای دانشگاه نیز افرادی هستند که همواره نص را در کانون تأملات علمی و فلسفی خویش قرار می‌دهند و از تمایلات برخی جهت عبور از نص حذر می‌کنند، اما فراتر از چنین افرادی، معرفتی که تولید می‌شود اصراری بر ارزیابی خود با نشانه‌های نص ندارد، بلکه خود را بر مدار عقلانیت جدید می‌خواند. البته این، به معنای تبعاعد یا عدم تعامل میان دانش سیاسی

در فضای علمی حوزه و دانشگاه نیست، بلکه به مفهوم تفاوت مکانیسمی است که در آن دانش شکل می‌گیرد.

بدون تردید، روحانیت طی چند دهه اخیر از طریق مطالعه آثار دانشگاهی یا تحصیل در مراکز آکادمیک با بسیاری از مسایل و موضوعات سیاسی آشنا شده و فراتر از متون و نگرش‌های سنتی، معرفت سیاسی خود را بسط داده است، اما آنچه به معرفت سیاسی حوزویان، خصلتی حوزوی می‌بخشد ارزیابی معرفت سیاسی آنان در نسبت با نص است، چیزی که در دانش‌های جدید، اهمیت یا اولویت ندارد.

## ۲. روحانیت

همچنان که قبلاً نیز اشاره شد، نص یا همان متون دینی خود تولید کننده دانش سیاسی نیست. دانش سیاسی را انسانی تولید می‌کند که نص را می‌خواند. معمولاً در تمدن اسلامی، خوانش نص توسط روحانیت صورت می‌گیرد که بنا به ضرورت‌های کارکردی دین مبین اسلام، به نهاد متولی دین تبدیل شده است. خوانش نص که از آن به فهم و تفسیر دین تعبیر می‌شود، شاید نخستین وظیفه ذاتی و اصیل روحانیت باشد که در کلیت عصر غیبت جاری و اختصاصی به زمان و مکان خاص ندارد و همواره نیز مستند به نص است. در واقع، اوست که نص اول و دوم را به طور روشمند، تفسیر می‌کند و بدین گونه، موجب شکل‌گیری و بسط دانش‌های اسلامی در هر دوره‌ای می‌شود. او نیز همانند هر انسان دیگری، پرسش‌های متعددی دارد و همواره می‌خواهد راه حل پرسش‌های خویش را از نص بی‌یابد. با این همه، پرسش‌های او خصلتی تاریخی دارند و سوانح و احوال متغیر تاریخی بر پرسش‌هایی که او در می‌یابد تأثیر می‌نهند. در حقیقت، پرسش‌های او حاوی نشانه‌های زمان‌اند و متأثر از شرایط متغیر تاریخی، عوض می‌شوند. این در حالی است که نشانه‌های سیاسی نص، ثابت و غیر سیال‌اند و برخلاف پرسش‌های تاریخمند، خصلتی غیرتاریخی یا فراتاریخی دارند. به همین دلیل، همواره میان پرسش‌های زمانی مفسران دین از یک سو و سیگنال‌های ثابت نص، از سوی دیگر، تفاوتی رخ می‌دهد که توسط عالمان دینی برطرف می‌گردد. این تفاوت، بیشتر در شاخه‌هایی از دانش سیاسی رخ می‌دهد که خصلت عملی آنها اقلیت دارد. در دانشی مثل فقه سیاسی که موضوعش همانند جیوه، به حسب تغییر اوضاع، اشکالی متفاوت به خود می‌گیرد، به هنگام عرضه بر متون دینی، آن تفاوت یاد شده، آشکارتر می‌گردد. به همین دلیل، فقیه، پرسش‌های تاریخی خود را به پرسش‌های نظری مبدل می‌کند و سپس از نص به پرسش می‌نشیند. ویژگی این پرسش‌های نظری این چنین‌اند:

(۱) قابل ترجمه به نشانه‌های سیاسی نص؛

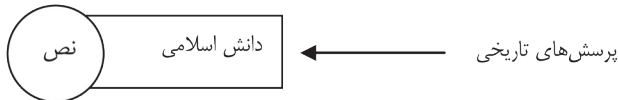
(۲) تبدیل پرسش‌های تاریخی به پرسش‌های انتزاعی؛

(۳) جریان نص در تاریخ.

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

ضرورت و ویژگی اول برخاسته از آن است که نشانه‌های ثابت نص، بسیاری از مفاهیم و مسایلی نوپیدا در عرصه سیاست و رزی مدرن را نمی‌شناسد و فی‌البدایه در قبال آنها موضعی اتخاذ نمی‌کند؛ مثلاً یکی از مسایلی کنونی فرا روی فقه سیاسی، پرسش از دموکراسی و نحوی مشارکت مردم در قدرت است. بدون تردید دموکراسی واژه‌ای است غربی که در نصوص اسلامی پیشینه ندارد. اگر فقیه بخواهد عین همین واژه را بر نشانه‌های سیاسی نص، عرضه کند، از این نشانه‌ها، چیزی در تأیید یا ردّ دموکراسی نمی‌یابد. به همین دلیل، او با نفی ذات‌گرایی در چنین واژگانی، برای آن مدلولی عام در نظر می‌گیرد و آن را به گونه‌ای به زبان نص ترجمه می‌کند تا نشانه‌های نص آن را بخوانند، همین مسئله سبب می‌شود تا فقیه در تعریفی حداقل‌گرایانه از دموکراسی، آن را به شاخص‌های مهمش، تأویل و درباره نقش مردم در انتخاب حاکمان، لزوم نظارت مردم بر فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی کارگزاران و بالأخره حق آنان در عزل حاکمان، با نص به گفتگو می‌پردازد تا سخن نص درباره تأیید دموکراسی یا ردّ آن را بشنود و سپس داوری خود در این باره را در قالب «حکم» یا «نظریه» به مؤمنان عرضه نماید. اما آنچه در اینجا اهمیت می‌یابد آن است که فقیه در چنین تلاشی، پرسش تاریخمند و شخصی خود درباره دموکراسی را به پرسشی مطلق و انتزاعی مبدل می‌کند تا از یک‌سو فاصله زمانی میان افق نص و افق معنایی خویش را بردارد و از سوی دیگر، به زندگی سیاسی در عصر غیبت، جریان بخشد تا بدین گونه نص نیز در تاریخ جریان یابد.



همچنان که در این نمودار پیداست، همواره پرسش‌های تاریخی، به‌طور مستقیم به نص رجوع نمی‌کنند، بلکه از مسیر دانش‌های اسلامی همچون فقه سیاسی با آن مواجه می‌گردند. در واقع عالمان دینی پرسش‌های تاریخی مؤمنان عصر خویش را از طریق کربدور نص سوم به نص اول متصل می‌سازند و بدین گونه ترجمه‌ای برای آنها در نشانه‌های نص اول به‌دست می‌آورند. اگر در چنین فرآیندی، اختلالی به‌وجود آید و فقیه نتواند پرسش‌های تاریخی خود را به زبان نص ترجمه کند و یا مشکل دیگری رخ دهد، ما شاهد تحلیل‌ها و مجادله‌های مهمی در میان روحانیت خواهیم بود که پرداختن تفصیلی به آنها از حوصله این نوشتار خارج است. معمولاً بعضی از روحانیون که اعتمادی وافر به دستگاه فقه دارند برخی از پرسش‌های کنونی و فراروی فقه اسلامی را بی‌اعتباری می‌دانند. از نظر این گروه از روحانیون، جغرافیا یا همان مکانی که آیات و روایات اسلامی در آن نزول یافته، جایگاه رفیعی دارد و عرف متشرع در



آن را بر عرف رایج در محیط‌های جغرافیایی دیگر ترجیح می‌دهند. جغرافیای‌گرایی نزد بسیاری سنتی‌های قم به تمام روابط و کیفیات عرفی در عصر نزول و بیان، قدسیت می‌بخشد و همواره می‌کوشد با بازسازی آن عصر، آن را به عنوان تنها مدل بومی مشروع، معرفی کرده و با نفی شرایط جغرافیایی دیگر به یکسان سازی آنها بپردازند. در اینجا تنوع محیطی به تعارض یا تراحم محیط موجود با محیط معهود تحویل می‌شود و به همین دلیل باید همه محیط‌ها بر اساس محیط معهود بازسازی شوند. به همین دلیل، سنتی‌ها، همواره عامل عقب ماندگی جوامع اسلامی را دوری از محیط معهود و فرو رفتن در جغرافیای جدید می‌دانند و می‌کوشند آن را بازسازی کنند و به دوران گذشته بازگردانند.

هدف شارع مقدس در مسایلی مثل رجم و مجازات لواط، ازهاق روح با کیفیت و ابزار خاصی می‌باشد و این نحوه ازهاق روح، موضوعیت دارد و نمی‌توان با ابزار نوین و شیوه دیگری شخصی را از بین برد. مثلاً در زنا باید سنگسار نمود و در لواط، کیفیت خاصی که در کتب فقهی فقها متعرض شده‌اند لواطی را از بین برد و در بعضی موارد باید از شمشیر استفاده کرد؛ بنابراین در این گونه موارد نمی‌توان شخصی را حلق آویز و یا با گلوله از بین برد. تعجب حقیر در این است که چیزی که شارع مقدس آن را جعل کرده چگونه می‌تواند در شرایط کنونی، و هن به اسلام و مسلمین باشد؛ در حالی که در صدر اسلام وسیله‌ای دیگر برای از بین بردن زانی و لواطی و غیر ذلک، موجود بود، مع ذلک شارع مقدس در این موارد نفرموده که مجرم را به وسیله طناب یا کارد از بین ببرند. علما باید توجه داشته باشند که اوضاع و احوال مکلفین و غیرهم اعم از عبادات و معاملات را با فقه اسلامی تطبیق دهند. اگر بنا باشد که فقه اسلامی با اوضاع و احوال تطبیق داده شود آن وقت فقه اسلامی از بین خواهد رفت و در این صورت خسارت جبران‌ناپذیری بر علم فقه وارد می‌شود (مدنی تبریزی، ۱۴۲۶: ۱۳۷-۱۳۸). فقره فوق را از آن روی به تفصیل آوردیم تا نشان دهیم برخی از عالمان دینی که به شأنیت تاریخی، احکام و گزاره‌های دینی اعتقاد دارند بر تعیین تاریخی آنچه در آن عصر رخ داده اصرار می‌ورزند و راه را به روی هر گونه گفتگوی تأویل شناختی از امر واقع می‌بندند و بدین گونه دغدغه‌ها کنونی و فراروی فقه اسلامی را بی‌اعتبار قلمداد می‌کنند. در مقابل، برخی دیگر که اعتقاد و افری به پویایی و پایانی فقه اسلامی دارند معتقدند گزاره‌های دینی در فضایی با حال و هوای خاص و مخاطبان خاص صادر شده و اجتهاد، کشف روح و پیام آن گزاره‌ها و الگوگیری از آنهاست. بسیاری از دستوره‌های دینی، بیان راه حلی از میان راه حل‌هاست و نباید بر آن شکل و قالب آن راه حل جمود ورزید؛ برای مثال:

در حدیث آمده است که پیامبر گرامی اسلام (ص) همسایگان مسجد را تهدید کردند که اگر برای حضور در نماز جماعت به مسجد نیایند خانه‌هایشان را به آتش خواهند کشید. آیا می‌توان چنین دستوری را امروز

• سال اول

• شماره اول

• تابستان ۹۲

دانش سیاسی

حوزوی، سرشت و

مختصات آن

(۱۰۱ تا ۱۳۲)

اجرا کرد. علت چنین دستوری چه بود؟ شواهد تاریخی نشان می‌دهد در آن زمان عدم حضور در نماز جماعت به منزله صف‌بندی علیه مسلمانان بود. در آن عصر، هویت دینی، عین هویت سیاسی و اجتماعی بود و کسی از جماعت مسلمانان فاصله نمی‌گرفت مگر بعد از اینکه از جهت سیاسی در صف مقابل قرار می‌گرفت. به همین دلیل مرتد، دشمن تلقی می‌شد (یزدانی: ۶۱).

البته کسانی هستند که اختلال به‌وجود آمده را به خود دستگاه فقه باز می‌گردانند و به همین دلیل می‌کوشند از طریق فعال‌سازی آن تحت عناوین متفاوتی مثل فقه المصلحه یا فقه المقاصد، توانایی فقه موجود را در ترجمان مسایل جدید در زبان نص و تبعاً یافتن راهی برای حل مشکلات انسان معاصر مسلمان، بالا ببرند. این در حالی است که گروهی دیگر از روحانیون که امروزه تفکر فرهنگستان علوم اسلامی را نمایندگی می‌کنند و می‌کوشند با تدوین یا تولید روشی (اصول فقهی) حکومتی، فقهی سیاسی اما متفاوت از فقه سنتی را در تعامل با مسایل کلان اجتماعی باز تولید نمایند. در واقع، آنان اختلال به‌وجود آمده را نه در دستگاه فقه بلکه در متد و روشی می‌دانند که عهده‌دار تحلیل و تفسیر گزاره‌های نص است. در صورتی که کسی اختلال به‌وجود آمده را در خود «نص» بیابد و معتقد باشد دایره نص، تنگ‌تر از دایره زندگی است و توان آن در طراحی مهندسی اجتماعی، رو به تحلیل رفته است، آن‌گاه مسئله عبور زندگی از نص مطرح می‌شود، عبوری که پرسش‌های کنونی ما را نه بر حسب نشانه‌های نص بلکه بر حسب خرد جمعی یا همان عقلانیت سکولار غربی، پاسخ می‌دهد.

### ۳. شرایط اجتماعی و سیاسی (تغییر اپیستمه)

همچنان که قبلاً بیان شد نص اسلامی خود تولید کننده دانش سیاسی نیست و فقط در برگیرنده نشانه‌های زیادی در باب سیاست است که توسط حاملان و مفسران خود، یعنی عالمان دینی، مورد خوانش قرار می‌گیرد؛ پرسش‌هایی که مفسران نص فراروی آن قرار می‌دهند خصلتی شخصی و تاریخی دارند و می‌توانند در هر دوره‌ای، متفاوت‌تر از دوره‌های دیگر، نشانه‌های سیاسی نص را تفسیر کنند. سؤالاتی که عالمان دینی بر نصوص اسلامی عرضه می‌کنند بازتاب نیازهایی است که زمانه برای آنان آفریده است. زمانه، گذشته از اینکه نیازهای آدمی را تغییر می‌دهد، فضای فکری حاکم بر علوم یک عصر را نیز متحول می‌کند و بدین گونه موجب تفاوت فهم‌ها و تولید شاخه‌های دانشی می‌گردد. درست است که معارف اسلامی، از جمله دانش سیاسی اسلامی، مبنای ماتریالیستی ندارند و در تعامل با وحی شکل می‌گیرند، اما همواره عوامل دیگری در تولید مفهومی (Conception) که از نصوص ارائه می‌کنند دخیل‌اند. معمولاً در پاسخ به این پرسش عام، که اساساً معرفت چگونه پدیدار می‌شود و چگونه رشد

می‌کند دو رهیافت (کشاورز شکری، ۱۳۸۵: ۱۵۲) عمده وجود دارد: اول، اندیشمندانی که معتقدند نظریه‌ها، دستاورد فعالیت ذهنی نظریه پردازند. استقرارگرایان و ابطال‌گرایان (ساده و پیچیده) در این زمره قرار دارند. دسته دوم (چالمرز، ۱۳۷۴: ۵۱ - ۹۹)، اندیشمندانی هستند که به نقش ساختارها در تولید علم معتقدند و تاریخ علم را تاریخ دوره‌هایی می‌دانند که از هم کاملاً گسسته‌اند. از نظر توماس کوهن، شاخص هر دوره‌ای از تاریخ علم، ظهور پارادایم جدیدی است که نظریه‌های علمی درون هر یک از آنها تولید می‌شود و ظهور پیدا می‌کنند. پارادایم‌ها (سرمشق‌هایی) هستند که روش‌ها، مفاهیم، تعاریف و نظریه‌های علمی را تعریف و ارائه می‌کنند و همه دانشمندان را به فراگیری آنها وامی‌دارند؛ به این ترتیب، تولید نظریه‌های علمی، فرآیندی است غیرارادی که ربطی به قصد، اراده و نیت دانشمند ندارد. کسی که در درون پارادایم قرار دارد به نوزاد درون رحم مادری می‌ماند که از دنیای بیرون از آن خبر ندارد. پارادایم به همه کسانی که از آن پیروی می‌کنند هویت می‌بخشند، برایشان علم را معنا می‌کند، روش‌ها را نشان می‌دهد، مفاهیم را تعریف می‌کند و امکان تکلم با همدیگر و فهم یکدیگر را فراهم می‌آورد. اگر پارادایمی جای پارادایم دیگری را بگیرد به یکباره همه این سرمشق‌ها، تعاریف و هویت‌ها و واژه‌ها و خودفهمی‌ها عوض می‌شود و سرمشق‌ها، تعاریف و ... هویت‌های جدیدی جای آنها را می‌گیرند.

میشل فوکو از متفکرانی است که معرفت را به مثابه یک ساختار می‌نگرد. او ساختار نهانی را که در پس اندیشه‌ها، نهادها و کردارها نهفته‌اند اپیستمه می‌نامد. اپیستمه، پیش زمینه فکری ناخودآگاه همه دانشمندان یک عصر است. چیزی که تعیین می‌کند چه می‌توان گفت و چه نمی‌توان گفت. بدین سان اپیستمه بر سوژه انسانی مقدم است و شکل خاص اندیشه و کردار وی را معین می‌کند. هر دوره اپیستمه خاصی دارد که با اپیستمه پیشین، تفاوت جدی دارد. هر عصر گسسته از اعصار پیشین است (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۰ - ۲۸ - ۳۸ - ۵۸).

اپیستمه‌های خاص به ما توضیح می‌دهند که چگونه احوال و سوانح پس از پیروزی انقلاب اسلامی را متفاوت‌تر از اوضاع پیش از آن تحلیل کنیم. بدون تردید انقلاب ۵۷ بزرگ‌ترین حادثه‌ای است که مسیر تاریخ‌مان را عوض کرد و نظام دانیایی پیشینمان را به هم ریخت. گرچه این انقلاب، رویکردی جدید به انسان و زندگی ارائه کرد و فراتر از یک تغییر سیاسی، خواهان تحول نگرش آدمی به حیات جمعی گردید، اما تأملات کنونی ما از تحولات دانش سیاسی در سه دهه اخیر در حوزه‌های علمیه نشان می‌دهد که چیزی در حد قواره یک پارادایم جدید علمی در حوزه‌های علمیه شکل نگرفته است و تا دست‌یابی به آن فاصله بسیار زیادی دارد.

به گفته محمد تقی سبحانی، اغلب تلاش‌های مشکور علاقه‌مندان حوزوی به مباحث سیاسی در همان لایه تولید گزاره‌های سیاسی که خصلتی تطبیقی با دانش سیاسی مدرن دارد متوقف شده

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

و به سطح نظریه پردازی کمتر رسیده است چه رسد به اینکه بخواهد پارادایم جدیدی<sup>۱</sup> بیافریند. هنوز بسیاری از دروس رسمی حوزه‌های علمیه، متون درسی و نیز اهل قلم حوزوی در درون پارادایم گذشته حوزه، تنفس می‌کنند و همچنان بر اساس بافت و ماهیت سرمشق‌های گذشته به توصیف و تبیین مفاهیم پیرامونی خود در باب سیاست می‌پردازند. البته هستند روحانیونی که آگاه از علم سیاست‌اند و تلاش‌های بسیاری در تولیدات سیاسی حوزه به فرجام رسانده‌اند، اما فرصتی برای تولید پارادایمی که کلیت حوزه را در خود فرو برد نیافته‌اند، اما به راحتی می‌توان مشاهده کرد که تعامل این حوزه با سیاست، با حوزه پیش از انقلاب تفاوت‌های زیادی پیدا کرده است. به همین دلیل، امروزه می‌توان گفت سنت فکری حوزه علمیه قم کاملاً در امتداد سنت فکری اش در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی قرار ندارد. در واقع نشانه‌های زیادی وجود دارد که ما را قانع می‌سازند که روحانیت کنونی را چندان در امتداد روحانیت گذشته نفهمیم و تنوع فکری آن را تداوم بخش جریان‌های گذشته آن ندانیم. روحانیت طی سه دهه اخیر از طریق گفتگو با تجدد و نیز متأثر از شرایط جدید قدرت، امکان‌های جدیدی بر خود گشوده و به فهمی متفاوت از سیاست و موضوعات آن رسیده است و این حاکی از نوعی برش یا گسست در سنت فکری اوست. با وقوع چنین گسستی است که امروزه روحانیت با پیش فرض‌ها و پیش دانسته‌های متفاوتی به تفسیر نشانه‌های سیاسی نص می‌پردازد و با انتظارات و علایق خاصی به سراغ کتاب و سنت اسلامی می‌رود و در قبال جهان سیاست، موضعی متفاوت و متنوع می‌گیرد. این تغییر و تحول ما را مجبور می‌سازد در دوره جدید (سال‌های پس از انقلاب) فهم او از امر سیاسی را با نوعی فاصله گرفتن از فهم گذشته‌اش دریابیم و بر خلاف روایت کل‌گرایانه هگل بر تداوم سنت فکری او تأکید نوزیم و به نوعی برگسست فهم روحانیت از امر سیاسی برگسست میان اپیستمه میشل فوکو متمایل شویم. فوکو در کتاب مشهور خود *واژه‌ها و اشیاء سه اپیستمه* را در دوران جدید اروپا از یکدیگر متمایز می‌سازد که با گسست‌های بنیادی از یکدیگر جدا می‌شود. این گسست میان اپیستمه (episteme) را فوکو گسست معرفتی می‌نامد که ممکن است هم‌زمان (Synenroic) یا در زمانی (diacronic) باشد. نظر فوکو در مقابل فیلسوفانی است که تحت تأثیر هگل بر تداوم تأکید دارند. البته باید تأکید کرد گسست نزد فیلسوفان گسست‌گرا، امری دفعی و یکباره نیست، چنان‌که لویی آلتوسر توضیح می‌دهد که گسست متداوم یا گسست در تداوم (coupure cotinuee) است، زیرا گسست بنیادی و دفعی اساساً ممکن نیست. با اقتفا بر چنین ایده‌ای، می‌توان ادعا کرد که هنوز مباحث و گفتگوهای نص محور روحانیت درباره سیاست از اپیستمه یا نظام دانایی گذشته‌اش، یکباره جدا نشده است اما تأملات کنونی‌اش در باب امر سیاسی، تداوم گذشته‌اش به حساب نمی‌آید. در واقع بحث‌های فوکو، این فرصت را به ما می‌دهد که دانش سیاسی حوزه را در گسست‌های هم‌زمانی و در زمانی، تحلیل کنیم.

گسست در زمانی، گسست تاریخی است و در مقابل تداوم هگل قرار دارد و گسست همزمانی، گسست غیرتاریخی و عرضی است و در مقابل کلیت (univetersality) قرار می‌گیرد. در گسست طولی، روایت کل‌گرایانه هگل و مارکس شکسته می‌شود و تاریخ، وقایع و رویدادهای دانش سیاسی از پیوستگی خارج می‌شوند و در گسست عرضی ممکن است چندین فضای فکری شکل بگیرد که هر یک واجد نظام معنایی خاصی در باب دانش سیاسی باشد. به همین دلیل، این پژوهش می‌کوشد برش‌ها و گسست‌های طولی در درون حوزه علمیه قم پس از پیروزی نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی و نقش اپیستمه جدید در تولید دانش سیاسی را مورد بررسی قرار دهد و در مرحله بعد با توجه به برش‌های عرضی، رویکردهای متفاوت و گاه متخالف در درون شاخه‌های مختلف دانش سیاسی در حوزه علمیه قم به تصویر کشد

### دانش سیاسی و مرزهای آن در حوزه علمیه قم

مراد از دانش سیاسی بیش از آنکه به علمی بودن یا نبودن سیاست اشاره داشته باشد، مترادف معرفت سیاسی است که در براینده سه مؤلفه نص، روحانیت و شرایط اجتماعی و سیاسی در جغرافیای فکری حوزه‌های علمیه شکل می‌گیرد. امروزه، معمولاً منظور از علم، دانشی است که بتواند روابط پایدار میان پدیده‌های مورد بحث خود را کشف کند و به قاعده‌های کلی دست یابد. به عبارتی دیگر، از رابطه علی و معلولی میان پدیده‌ها سخن بگوید (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۰). این ویژگی که در علوم طبیعی بیشتر از علوم انسانی تحقق یافته است شاید در دانشی مثل سیاست، آن‌گاه که وجه برجسته منبع معرفتی آن تجربه باشد و نه عقل و وحی، پذیرفتنی باشد، اما در کلیت معرفت سیاسی صدق نمی‌کند؛ از این رو مراد از معرفت (knowledge) در این پژوهش، معنایی عام‌تر از علم (science) است. معرفت سیاسی در شاخه‌های مثل جامعه‌شناسی سیاسی می‌تواند علمی (scientific) باشد، اما در شاخه‌های دیگری مثل فلسفه سیاسی که وجه برجسته منبع معرفتی آن عقل است یا فقه سیاسی که وجه برجسته منبع معرفتی آن نقل است و یا کلام سیاسی که ترکیبی از عقل و نقل منبع معرفتی آن به حساب می‌آید، معرفتی است علی‌حده که با معرفت علمی متفاوت است. علمی‌نگریستن به سیاست و تأکید بر توضیح علی آن جهت تحلیل پدیده‌های سیاسی، بیش از آنکه متناسب فضای علمی حوزه‌های علمیه باشد با فضای آکادمیک دانشگاهی ما تناسب دارد که همواره می‌کوشد از منظر علوم پوزیتیویستی، به تحلیل موضوع دانش سیاسی بپردازد. اصطلاح «دانش سیاسی» یا «علم سیاست» به عنوان یک رشته مستقل، عنوانی است که در قرن بیستم ظهور یافته و سابقه‌ای در منابع درسی و معرفتی حوزویان ندارد و بیشتر در فضای سیاسی حوزه‌های علمیه

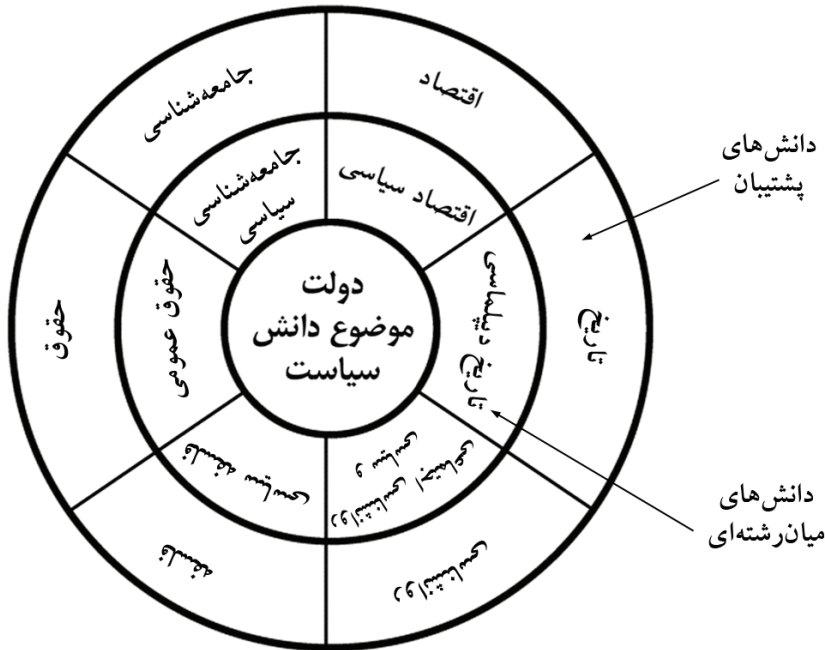
- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به کار رفته است. به همین دلیل، این پژوهش، بیش از آنکه بخواهد ماهیت و تبار دانش سیاسی را از رهگذر مطالعات آکادمیک دنبال کند و مرزهای مشترک و گاه مبهمی که با دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی دارد را تبیین کند می‌کوشد به سرشت آن در فضای حوزه علمیه اشاره نماید. معمولاً در مباحث آکادمیک، دولت موضوع دانش سیاست است که دو سنخ دانش، مرزهای آن را روشن می‌کند:

۱. دانش‌های پشتیبان، مثل تاریخ، روان‌شناسی، فلسفه، حقوق، جامعه‌شناسی و اقتصاد.
۲. دانش‌های میان رشته‌ای، مثل اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، حقوق عمومی، فلسفه سیاسی، روانشناسی اجتماعی و تاریخ دیپلماسی.

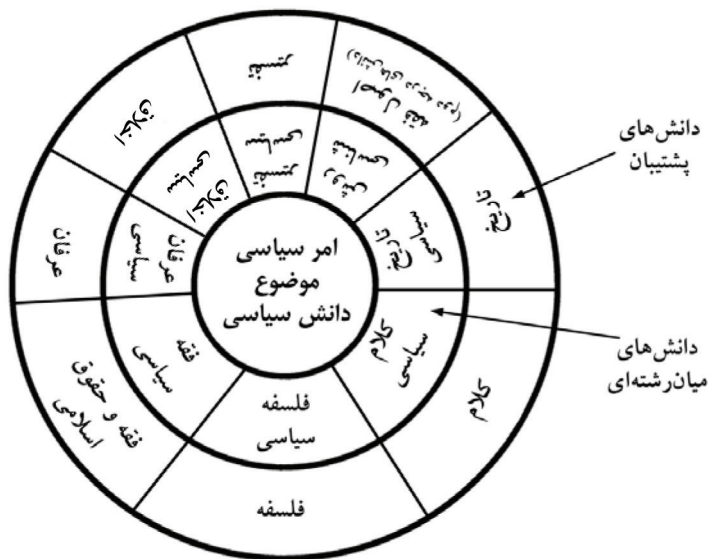
نسبت دانش سیاسی با این دو گونه رشته در شکل زیر ترسیم شده است (همان: ۴۵ - ۴۶).



همچنان‌که در این نمودار مشاهده می‌شود موضوع دانش سیاسی، دولت است که معطوف به آن، دانش‌های میان رشته متعددی شکل می‌گیرند. این در حالی است که دانش سیاسی در حوزه علمیه کم از چنین وسعتی برخوردار نمی‌باشد و شاید هم به دلیل نوع معرفتی که در آن تولید می‌شود شأنیت پرداختن به همه شاخه‌های دانش سیاسی را نداشته باشد. به همین دلیل دانش سیاسی در حوزه‌های علمیه شبیه کلیتی از دانش سیاسی مذکور است که متناسب

با روش و نوع منبع معرفتی که در اختیار دارد تولید می‌شود و در قلمرویی خاص به تولید گزاره‌ها و نظریات سیاسی می‌پردازد.

از این رو می‌توان با توجه به مختصات عمومی دانش‌های موجود در حوزه‌های علمیه، دانش سیاسی آن را این چنین تعریف کرد: معرفت سیاسی به گزاره‌هایی گفته می‌شود که اولاً بی‌واسطه درباره امر سیاسی سخن می‌گویند؛ ثانیاً وجه برجسته منبع معرفتی آنها، عقل و نقل است؛ ثالثاً گسترده‌تر از گزاره‌های نظام یافته‌اند و می‌توانند بدون جا یافتگی در درون یکی از دانش‌های میان رشته‌ای مثل فلسفه سیاسی تولید شوند؛ مثل آرا و فتاوی سیاسی مکرری که از سوی مراجع دینی و سایر لایه‌های میانی حوزه‌های علمیه، عرضه می‌گردند. به همین دلیل، نسبت دانش سیاسی در حوزه علمیه قم با دانش‌های پشتیبان و دانش‌های میان رشته‌ای با نمودار پیشین تفاوت‌های مهمی دارد که در شکل زیر ترسیم شده است.



در این‌جا موضوع دانش سیاسی، نه دولت یا قدرت، بلکه «امر سیاسی» است که مفهومی اعم دارد و معطوف به آن، دانش‌های سیاسی خاصی که اغلب بر کانون نص می‌چرخند و یا به خود اجازه عبور از آن را نمی‌دهند؛ شکل می‌گیرند. مروری بر عناوین این نمودار تا حدودی تفاوت با نمودار قبلی را روشن‌تر می‌سازد. این بدین معناست که شاخه‌هایی از دانش سیاسی به عنوان دانش‌های میان رشته‌ای در فضای نص محور حوزه‌های علمیه، ظهور یا بسط پیدا می‌کنند که دانشی حمایت‌گر، وجه نظری و علمی آنها را تئوریزه کند و در

• سال اول

• شماره اول

• تابستان ۹۲

دانش سیاسی

حوزوی، سرشت و

مختصات آن

(۱۰۱ تا ۱۳۲)

تعامل با آنها بتوانند به لحاظ نظری با مباحث مربوط به قدرت، حکومت، اخلاق و سعادت و از جهت عملی با چگونگی اداره امور یا به تعبیر حکمای اسلامی با تدبیر مدن پیوند برقرار نمایند، و از آنجا که دانش‌های حمایت‌گر در چنین فضایی نسبتاً محدود بوده و کمتر به توضیح علمی پدیده‌ها و مطالعات عینی و انضمامی تن می‌دهند، مطالعات میان‌رشته‌ای نیز متفاوت و تا حدودی محدودتر از این گونه مطالعات در فضاهای دانشگاهی‌اند. به همین دلیل، عناوینی در حوزه‌های علمیه به مثابه شاخه‌ای از دانش سیاسی قلمداد می‌گردند که بعضاً در فضاهای آکادمیک یا مورد توجه قرار نمی‌گیرند و یا حداقل به عنوان درسی چند واحد و یا گرایشی در مطالعات تخصصی به حساب می‌آیند؛ برای مثال فقه سیاسی علی‌رغم مناقشاتی که در استقلال یافتگی‌اش از فقه عمومی وجود دارد، در فضای علمی حوزه‌های علمیه، فربه‌ترین دانش سیاسی قلمداد می‌گردد، در حالی که در دانشگاه به عنوان دو واحد درسی تدریس می‌گردد و تنها منظر نقلی به برخی از پدیده‌های سیاسی به حساب می‌آید. با این همه، همچنان که در مباحث بعدی به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت دانش‌های میان‌رشته‌ای سیاست در حوزه علمیه قم<sup>۲</sup> به ترتیب اولویت و جایگاهی که در مطالعات سیاسی حوزویان دارند عبارت‌اند از:

۱. فقه سیاسی: این شاخه از دانش سیاسی که از خصلتی ارتباطی با دو دانش فقه و سیاست به معنای عام برخوردار است به دلیل هویت سیاسی موضوعات و مسایل آن، در حال استقلال یافتگی از فقه عمومی است. این تلاش، هر چند به دلیل ارتباط وثیق روشی و معرفتی فقه سیاسی با فقه عمومی، اندکی دشوار به نظر می‌رسد، اما تدوین فقه حکومتی یا سیاسی که امروزه در حوزه علمیه قم، واجد مطالعات علی‌حده، رشته تخصص و اساتیدی برجسته می‌باشد، می‌تواند یکبار دیگر و در منظری انسجام یافته‌تر، تمام مسایل کنونی فقه را از منظری سیاسی تحلیل کند. با این همه، امروزه در درون حوزه علمیه قم، مسایل و رهیافت‌های متعددی به فقه سیاسی وجود دارد.

۲. فلسفه سیاسی: این شاخه از دانش سیاسی که تلاشی حاشیه‌مند اما رو به گسترش در مطالعات سیاسی حوزه به حساب می‌آید، به آن دسته از مباحث سیاسی اشاره دارد که از وضعیتی فرا تاریخی و فرازمانی برخوردار هستند؛ به سخنی دیگر، در زمره مسایل متغیر مربوط به زندگی سیاسی قرار نمی‌گیرند. اعم از اینکه این مسایل به حوزه هست‌ها و واقعیت‌های خارج از اراده و تصرف انسان و یا به تعبیر فلسفی به حکمت نظری مربوط باشد و یا به حوزه بایدها و واقعیت‌های متکی به اراده و خواست انسان. با این همه باید تأکید کرد که رهیافت فلسفی به سیاست می‌تواند به نوع روش استدلالی که اقامه می‌کند به دستگاه‌های مختلفی تقسیم گردد،



برای مثال تکیه بر مشاهده و استدلال (ارسطو)، استدلال انتزاعی و منطقی (هابز)، تکیه بر عقل سلیم و حقوق طبیعی (جان لاک)، تکیه بر وحی (سنت آگوستین) و یا بر عقل (هگل) مهم‌ترین روش‌های فلسفی در توضیح جهان سیاسی‌اند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱-۳۳).

اما آنچه در فضای فکری حوزه‌های علمیه اهمیت دارد آن است که فلسفه سیاسی که صرفاً حاصل تراوشات ذهنی بشر و مستقل از وحی باشد جایگاه چندانی ندارد و همواره به روشی که در نگاه فلسفی به جهان سیاست بر وحی تکیه دارد اولویت می‌دهد. اما اینکه چگونه می‌توان رهیافت‌های موجود به فلسفه سیاسی در حوزه علمیه قم را توضیح داد بستگی به نگرشی دارد که روحانیون به فلسفه دارند. امروزه گرایش‌های مختلفی درباره فلسفه وجود دارد که بعضاً پیامدهای غیرروشنی در باب سیاست پیدا می‌کنند. در فضای فکری حوزه، علاوه بر نگرش صدارتی به فلسفه، رویکردهای دیگری در این باره وجود دارد. فلسفه «نئو صدارتی» یا «حکمت نوین اسلامی» و «فلسفه شدن اسلامی»، دو نگرش نوینی درباره فلسفه صدارتی‌اند که اولی خواهان تغییراتی در آن است و دومی بر ناکارآمدی آن تأکید می‌ورزد. فلسفه شدن اسلامی که بر تلاش اندیشمندان فرهنگستان علوم اسلامی اطلاق می‌شود، فلسفه‌ای است که برخلاف فلسفه صدارتی، به پرسش‌های ما درباره «چگونگی» پاسخ می‌دهد و می‌توان ما را در ترسیم مناسبات کلان اجتماعی یاری رساند. در عرض چنین تلاش‌هایی، فلسفه‌های مدرن وجود دارند که در حوزه علمیه بسط یافته‌اند.

این نوع از فلسفه سیاسی که نوعاً از سوی نوگرایان دینی در حوزه علمیه در مطالعات اسلامی به کار می‌رود به دلیل نتایج روش شناختی مهمی که در نسبی‌گرایی فهم و نیز نقد میراث فکری مسلمانان دارد رقیبی قدرتمند در عرض فلسفه‌های متداول به حساب می‌آید. گفتنی است که هنوز نیز گرایش‌های ضدفلسفی قدرتمندی در حوزه علمیه قم وجود دارد که مورد حمایت برخی مراجع دینی نیز می‌باشد. این نوع از تمایلات، معمولاً موضوعات و مسایل سیاسی مورد علاقه خود مثل ولایت، دولت کریمه، مشروعیت و عدالت را از منظر فقهی یا کلامی بررسی می‌کند و روش استدلال عقلانی در جبهه مخالف خود را دینی نمی‌انگارد.

۳. کلام سیاسی: کلام سیاسی که نسبت به فقه سیاسی تقدیمی مرتبه‌ای و شأنی دارد، از جمله مطالعاتی است که در استقلالش از علم کلام و تبدیل شدنش به شاخه‌ای از دانش سیاسی، تردیدهای بسیاری وجود دارد، به‌ویژه آنکه در هیچ یک از طبقه‌بندی‌های معمولی که از اندیشه سیاسی اسلام می‌شود نامی از آن به میان نیامده است. فلسفه سیاسی، شریعت‌نامه‌ها و سیاست‌نامه، تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای از اندیشه سیاسی در اسلامند که در آثار روزنتال، خانم لمبتون، فرهنگ رجایی (رجایی، ۱۳۷۳: ۲۲) و سید جواد طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۶۷: ۱۴) به

• سال اول

• شماره اول

• تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

چشم می‌خورند. البته افراد دیگری مثل جهاد تقی صادق در طبقه بندی اندیشه سیاسی اسلام، جایگاه خاصی را برای کلام سیاسی مطرح کرده است. او ابتدا مشرب‌های سیاسی را در دوره اسلامی به دو مشرب قدیم و جدید تقسیم می‌کند و سپس مشرب‌های قدیم را به چهار گروه تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از:

(الف) مشرب سیاسی - فلسفی؛

(ب) مشرب سیاسی - فقهی؛

(ج) مشرب سیاسی - کلامی؛

(د) مشرب سیاسی - اجتماعی.

تقی صادق افکار دو متکلم بزرگ اسلامی یعنی قاضی عبدالجبار معتزلی و سیدمرتضی را شاخص مشرب سیاسی - کلامی می‌داند (صادق، ۱۹۹۳: ۷). با این همه، بنابر تعریفی که بهروز لک از کلام سیاسی ارائه می‌دهد، کلام سیاسی شاخه‌ای از علم کلام است که به توضیح و تبیین آموزه‌های ایمانی و دیدگاه‌های کلان دین در باب مسایل و امور سیاسی پرداخته و از آنها در قبال دیدگاه‌ها و آموزه‌های رقیب دفاع می‌کند (بهروز لک، ۱۳۸۲). اما آنچه در اینجا اهمیت دارد رابطه کلام سیاسی با فقه سیاسی و فلسفه سیاسی اسلامی، اشتراکات و تمایزات این دو رشته و نیز رویکردهایی است که درباره کلام سیاسی در حوزه‌های علمیه وجود دارد. ۴. تفسیر سیاسی: وجود نشانه‌های سیاسی بسیاری در قرآن از یک سو و علاقه‌مندی بسیاری از متفکران مسلمان به ترجمان مسایل کنونی جهان اسلام به زبان نص از سوی دیگر، سبب ظهور مطالعات جدیدی با عنوان تفسیر سیاسی شده است (خامه‌گر، ۱۳۸۲ الف و ۱۳۸۲ ب)، هر چند نام شاخه‌ای از دانش سیاسی بر این رشته مطالعاتی نهادن، اندکی نابه‌نگام است، اما استقرار «قرآن» در کانون تأملات سیاسی جدید، ضرورت چنین نگاهی به این دسته از مطالعات را دوچندان می‌کند، معمولاً در کشف گزاره‌های سیاسی از قرآن سه روش وجود دارد، در تفاسیر رایج، بر مطالعه آیه در جایگاه خویش تأکید می‌شود و مفسر با بررسی و تحلیل ساختار زبانی آیه و شأن نزول آن، به استنباط گزاره‌ای سیاسی از آن آیه می‌پردازد؛ اما در تفاسیرهای موضوعی، استنباط گزاره‌های سیاسی از آیات قرآن، پس از مطالعه آیات مشابه و هم‌افق میسر می‌گردد. این روش که به روش رایج در حوزه‌های علمیه تبدیل شده است می‌کوشد با بررسی چالش‌های سیاسی معاصر، پرسش‌هایی را مطرح کند و پاسخ آن را از مجموعه آیات مربوط به یک موضوع دریافت نماید؛ اما روش سومی که تفاسیر نگاشته شده در نیمه دوم قرن بیستم بدان توجه وافرانی نموده‌اند روش تفسیر ساختاری قرآن کریم است. این روش که بر نگرش جامع‌گرایانه به معانی سوره‌ها استوار است می‌کوشد با تأمل در

محتوای پیام هر سوره، غرض اصلی آن سوره را در باید و در نهایت با ترسیم انسجام معنایی هر سوره، نکات تازه‌ای از آن کشف نماید. چنانچه محمد محمد مدنی با نگاهی ساختاری به سوره نساء، اصول اداره جامعه اسلامی را استنباط کرده است (مدنی، ۱۹۹۱). توصیف و نقد و بررسی چنین نگرش‌هایی به قرآن، به‌ویژه آرای کسانی که بر حوزه حدیث محور به علت تلاش جهت استنباط گزاره‌های سیاسی و اجتماعی از احادیث و روایات، نقدهای تندی روا می‌دارند نیازمند بررسی‌های دقیق‌تری است.

۵. تاریخ سیاسی: شاید بتوان گفت تاریخ متداول‌ترین موضوعی است که در حاشیه فقه، اصول و کلام، مورد مطالعه حوزویان قرار می‌گیرد. گرچه تاریخ در میان دروس حوزوی جایگاهی ندارد اما پیوند برخی از مباحث سنتی حوزه همانند علم رجال که از صحت و سقم روایان حدیث سخن می‌گوید و نیز توجه به شأن نزول آیات و شرایط تاریخی صدور روایات، ناخواسته آنان را با مسایل تاریخی درگیر می‌سازد. فراتر از آن، تفاوت‌های مذهبی میان مسلمانان که اغلب ریشه در حوادث سیاسی و مجادلات کلامی دارد روحانیت را مجبور می‌سازد تا تاریخ نضح و گسترش این گونه مناقشات را بداند و از منظر تاریخی و استدلالی، حمایت‌گر اعتقادات پیروان مذهب تشیع باشد. بدون تردید مطالعه تاریخ، ظرفیت‌های بسیاری در تأملات سیاسی دارد و روحانیت توانسته است از مسیر آن، با چند و چون سیاست و نیروهای درگیر در آن، آشنا و نقش آگاهانه‌تری در کارگزاری خود در حوادث زمانه پیدا کند. بی‌گمان، در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی و بنا به ضرورت‌های انقلاب، روحانیت به مطالعه بیشتری درباره تاریخ سیاسی روی آورده و با انبانی از داده‌های تاریخی کوشیده است ظرفیت‌های نصوص اسلامی و نیز دانش مسلمین را جهت تعامل با ضرورت‌های جدید و برخاسته از انقلاب اسلامی بالا برد. به هر حال دعوای بازگشت به اصول بنیادین اسلام و نیز پیوند اکنون به گذشته، نیازمند مطالعات درجه اول و دومی بود که هر دو در میان حوزویان رواج یافته است. حکومتی که در این سال‌ها به عنوان حکومتی شرعی شناخته شد واجد مبانی و تباری در گذشته بود که تنها مطالعه تاریخ اندیشه‌های سیاسی در اسلام می‌توانست آنها را مورد بازخوانی قرار دهد. تاریخ اندیشه‌ها نیز اهمیتی کمتر از تولید خود اندیشه‌ها ندارد و می‌تواند موقعیت گذشته کنونی و حتی آینده حکومت اسلامی را به دآوری گذارد. گزارش و نقد این گونه مطالعات و تبعاً نقشی که در تولید گزاره‌های تاریخ سیاسی به مثابه دانشی میان رشته‌ای دارند نیازمند فرصت دیگری است.

۶. روش شناسی: بی‌گمان یکی از عناصر اساسی دانش سیاسی بحث از روش آن است که امروزه، مورد توجه بسیاری از اندیشمندان سیاسی حوزه قرار گرفته است. تاریخ علم، مبادی

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

(تصوری و تصدیقی) علم، رابطه و تعامل یک علم با علوم دیگر در کنار روش شناسی علم، مباحث بسیار مهمی هستند که امروزه به مثابه دانش‌های درجه دوم در ذیل فلسفه علم مطرح می‌شوند. سابقه مباحث روشی در میان حوزویان به علم اصول باز می‌گردد که به عنوان ابزار اجتهاد در فهم گزاره‌ها و احکام مربوط به عبادات، معاملات و سیاسات، ایفای نقش می‌کند. ارتباط معارف دینی با فهم و تفسیر متن به‌ویژه دانش‌های سه گانه فقه، کلام و تفسیر قرآن، لزوم و ضرورت وجود علمی مقدماتی که در آن اصول، ضوابط و قواعد حاکم بر فهم متن را منقح و تدوین نماید می‌توانست در شاخه‌ای از دانش به عنوان مقدمات تفسیر یا مقدمات کلام و یا مقدمات علم فقه گنجانده شود، اما در عالم اسلامی به طور سنتی، مباحث مربوط به فهم متن غالباً و به طور رسمی در «علم اصول» که نقش مقدماتی و آلی نسبت به علم فقه را دارد مطرح می‌گردد. هر چند برخی مباحث مربوط به الفاظ و فهم آنها به طور استطرادی در علم منطق و گاه در مقدمات برخی تفسیرها به چشم می‌خورد، با وجود این، سنت رایج و غالب آن است که مباحث مربوط به فهم متن در علم اصول فقه مورد بررسی قرار گیرد (واعظی، ۱۳۷۹: ۵-۶). و همواره این گونه مباحث بخش قابل توجهی از علم اصول را به خود اختصاص داده است. اما آنچه بر اهمیت مباحث روشی در میان حوزویان در باب سیاسات می‌افزاید آن است که ابزار بودن اصول فقه در کشف و استنباط احکام و گزاره‌های سیاسی کامل است یا ناقص؟ در پاسخ به این پرسش، سه رویکرد عمده در حوزه علمیه قم وجود دارد:

الف) معمولاً اصولیین قم و حتی روحانیون غیر سنتی که از کاربست دانش‌های جدیدی مثل هرمنوتیک و نشانه شناسی در فهم و تفسیر متون دینی، احتیاط می‌کنند، اتمام نگرش‌های اصولی را نه به معنای غیر کارآمدی روش اصولی بلکه کمال یافتگی آن می‌دانند. از نظر آنها علم اصول دارای مبانی و مبادی غیر بدیلی است که هرچه جای آن را بگیرد آن را از ابزار بودن انداخته و فرآیند اجتهاد شیعی را دچار دردسر می‌کند. از این رو روش اصولی، همچنان که تاکنون احکام عبادی و سیاسی مؤمنان را استنباط می‌کند، زین پس نیز می‌تواند احکام اجتماعی و سیاسی آنان را بیان نماید.

ب) در مقابل پاره‌ای از متفکران حوزه، که از منظر فقه، ظرفیت‌های روشی اصول فقه را مورد بازخوانی قرار می‌دهند نسبت به کمال یافتگی اصول فقه در استخراج احکام و گزاره‌های سیاسی، تردید و خواهان افزایش توانایی‌های اصول فقه در تعامل با حوزه سیاست‌اند. از نظر آنها اصول فقه عمدتاً به‌درد استخراج احکام تکلیفی فعل مکلفان و در مواردی هم، به‌درد احکام وضعی می‌خورد؛ اما استمرار ابزار بودن آن در حوزه سیاست با چند مسئله مهم روبه‌رو است:

- ۱) در حوزه سیاست ما به جای «فعل مکلف» با عمل سیاسی مؤمنان روبرو هستیم.
- ۲) اغلب احکام در حوزه سیاست بر بنائات عقلایی و مصالح معتبره مبتنی هستند.
- ۳) فعلیت احکام در فقه سیاسی در بسیاری از موارد، منوط به صدور آنها از سوی مقام ولایت‌اند.
۴. در فقه سیاسی، در اغلب موارد، تکلیف به حصول نتیجه منوط است نه امتثال صورت امر (حسنی، ۱۳۸۱).

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

تأمل در این گونه تفاوت‌ها احتمالاً برخی را مجبور سازد تا تنقیح جدیدی از اصول فقه مصطلح که متناسب با فقه مناسبات اجتماعی باشد را تدوین کنند. برخی از تلاش‌های فرهنگستان علوم اسلامی و افرادی همچون ابوالحسن حسنی در همین راستا قابل تفسیر است.

ج) برخی دیگر نیز با اعتماد بر این سخن محمد ارگون که نگرش‌های اصولی به پایان راه رسیده و ما نیازمند دانش‌های جدیدی جهت فهم و تفسیر متن هستیم، می‌کوشند پای دانشی مثل هرمنوتیک را به عنوان شاخه‌ای از معرفت که عهده‌دار نقشی آلی و کمکی نسبت به علوم مبتنی بر تفسیر متن است، در محافل علمی حوزه باز کنند. البته این بدین معنا نیست که حامیان این رویکرد جملگی از جایگزین دانش‌های جدید به‌جای اصول فقه حمایت ورزند، بلکه خواهان توجه فقیهان به پرسش‌های مهمی است که هرمنوتیک فلسفی فراروی آنها به هنگام تفسیر متن قرار می‌دهد (ملکیان، ۱۳۸۱).

در عرض روش‌های هرمنوتیکی نیز مدتی است که کار بست روش گفتمان در مطالعات سیاسی - اسلامی حوزویان معمول شده و رساله و آثار متعددی بر حسب الزامات روش شناختی گفتمانی که طبعاً به فهمی متفاوت از فهم هرمنوتیکی دست می‌یابند به نگارش در آمده است.

۷. عرفان سیاسی: این شاخه از علوم سیاسی از جمله مطالعاتی است که پیشینه توانمندی در میان دانش‌های اسلامی دارد. در عرفان اسلامی، بینونت و تعارضی میان خلافت ظاهری و خلافت باطنی وجود ندارد. گرچه خلیفه باطنی لازم نیست خلیفه ظاهری هم باشد، اما خلیفه ظاهری لزوماً خلیفه باطنی (امام خمینی، ۱۳۸۱: ۹۵۸) است و همچنان که شهید مرتضی مطهری تأکید می‌کند امامت علاوه بر شأن سیاسی و اجتماعی، واجد شأن تربیتی اخلاقی و معنوی و شأن فکری و عقیدتی نیز می‌باشد (مطهری، ج ۴: ۸۴۸ - ۸۴۹ و ۹۳۳ - ۹۳۴).

این شاخه از مطالعات اسلامی به دلیل سرشتی که در روایت صوفیانه از آن در طول تاریخ اسلامی به‌دست آورده، هرگز نتوانسته است به مثابه شاخه‌ای مستقل سر بر آورد و واجد اثر مدون در باب سیاست باشد.<sup>۳</sup> وجود چنین تباری از عرفان صوفیانه، بسیاری را قانع می‌سازد

(رودگر، ۱۳۸۷: ۳۷-۳۸). که عرفان را یک مقوله راز مدارانه و سرورزانه و متعلق به عالم معنا و مقام حیرت و نیز سیاست را از سنخ ماده و دنیا و اجتماعی و هوشیاری بدانند و یا به تعبیر علامه جعفری، عرفان را یک حالت روحی شخصی و سیاست را مدیریت و توجیه زندگی اجتماعی مردم بیانگارند (جعفری، بی تا: ۱۰۳) به ناچار ترابط عرفان و سیاست را در «عدم رابطه» بدانند. معمولاً ناقدان ترابط عرفان و سیاست در تفکر اسلامی، برهان و استدلالی متفاوت دارند. برخی از منظر معرفت شناختی، می‌کوشند تصویری متباین از عناصر ذاتی و عرفان و سیاست ارائه کنند. از نظر آنها عرفان، راز آلود و نشئت گرفته از ماورای طبیعت و دارای مکانیسم و نیروهای خارج از اراده بشر است، در حالی که سیاست و حکومت در جهان جدید با تحول در عقلانیت بشر راز زدایی می‌کند (سروش، ۱۳۷۰: ۲۵۶-۲۸۰). برخی دیگر نیز از منظری تاریخی و اجتماعی به نقد این ترابط می‌پردازند. از نظر سیدجواد طباطبایی، روی آوری ایرانیان به عرفان، واکنشی در برابر شکست سیاسی ایران در سده‌های چهارم و پنجم هجری است و آمیزش آن با سیاست به رشد مقابله با دگر اندیشان می‌انجامد. علاوه بر این، عرفان فاقد روشی اجتماعی و طرحی برای سلوک عرفانی - عمومی است؛ در حالی که سیاست به تنظیم امور اجتماعی می‌پردازد و نیازمند به طرح و برنامه در این زمینه دارد (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۲۸۱-۲۸۳).

۸. اخلاق سیاسی: از منظر اخلاق به سیاست نگرستن و پند و اندرز به حاکمان گفتن، عمومی‌ترین رویه‌ای است که حتی در میان عالمانی که توجهی به امر سیاست ندارند رواج دارد. در واقع دادن تذکرات اخلاقی به صاحبان قدرت، مصداق بارز «منهی» یا «معروف» است که از باب امر به معروف و نهی از منکر، چنین وظیفه را بر عالمان دینی فرض کرده است. با وجود این، هنوز در میان حوزویان تعریف و مفاد اخلاق سیاسی و جایگاه آن نسبت به فلسفه سیاسی روشن نشده است و نمی‌توان از آن در شرایط کنونی به مثابه یک شاخه مستقل از دانش سیاسی در فضای علمی حوزه سخن به میان آورد. گذشته از اینکه ترکیب «اخلاق سیاسی» درست است یا «سیاست اخلاقی»؟ پرسش‌های دیگری نیز وجود دارد که بر ابهامات آن می‌افزاید. برای مثال آیا اخلاق سیاسی زیر مجموعه علم اخلاق است یا زیر مجموعه فلسفه اخلاق؟ و یا همچنان که از عباراتی از ابو نصر فارابی بدست می‌آید؛ فلسفه سیاسی، ذیل مجموعه فلسفه اخلاق به حساب می‌آید؟ علاوه بر این، تفاوت میان داوری‌های اخلاقی همانند آنچه در تئوری عدالت جان راولز وجود دارد با اخلاق سیاسی چیست؟ و بالأخره اینکه چگونه می‌توان نصیحت‌های موردی عالمان دینی به سیاست مداران را که بین‌الذنهانی نیست و تنها در حوزه تمدنی ما مسلمانان معنا می‌یابد، مصداق مباحث فلسفه یا

علم اخلاق دانست؟ اینها از جمله پرسش‌هایی است که پاسخ روشنی نیافته و مانع شکل‌گیری دانش مستقلی به نام «اخلاق سیاسی» در حوزه علمیه قم شده است. گرچه هر از چند گاهی رساله یا مقاله‌ای نیز در حوزه‌های علمیه در این باره به نگارش در می‌آید، اما بیش از آنکه خصلتی دانشی داشته باشد بیشتر به ترسیم روابط اخلاق و سیاست می‌پردازد (یزدانی مقدم، ۱۳۸۹).

### چشم‌انداز دانش سیاسی در حوزه علمیه قم

علی‌رغم وجود برخی از موانع معرفتی و عینی در توسعه و بسط دانش سیاسی در حوزه علمیه قم، امروزه پس از گذشت سی سال از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی می‌توان به آنچه وجود دارد، بالید. مروری بر تاریخ نود ساله حوزه علمیه قم نشان می‌دهد که هیچ دوره‌ای همانند اوضاع کنونی حوزه، نشان از آگاهی طلاب علوم دینی از دانش‌های سیاسی ندارد. بسیاری از پیش‌فرض‌هایی که پیش از این، همگنان سابق روحانیت در باب سیاست و دنیای جدید را بدبین می‌کرد، از میان رفته، و «آخوند سیاسی» که روزگاری در این شهر عنوانی مذمت‌آلود و طعنی نابخشودنی به شمار می‌رفت، به مزیتی نسبی مبدل شده است. امروزه روحانیت برخلاف عصر مرحوم شیخ عبدالکریم حائری به منظور حفظ دین و آیین خویش به انزوا فرو نمی‌رود و همانند عصر مرحوم بروجردی احتیاط نمی‌ورزد و فقدان یا ناتوانی روحانیون در اداره کشور را بهانه دوری جستن از سیاست نمی‌انگارد. اگر دیروز، روحانیت، غرب را همان فساد و فحشا می‌دانست و از ترویج بدن‌های لخت و برهنه آرتیست‌های هالیوود، ناز و غمزه فاحشه‌های بین‌المللی و داستان‌های عشقی نگران بود، امروز غرب را مجموعه از افکار و امکانات می‌داند که ضرورت دارد آن را بشناسد و از منظری دینی به نقد و بهره‌مندی از آن بپردازد. در میان گزارش‌هایی که از حوزه علمیه قم پیش از انقلاب وجود دارد، حاج مهدی سراج گزارش مفیدی از حوزه علمیه عصر آیت‌الله بروجردی به ما ارائه می‌نماید. او در بخشی از گزارش خود از اینکه برخی از طلاب مجلات غربی را می‌خرند و به خانه می‌برند از گسترش تبعات غرب در حوزه نگران شده و به طلاب توصیه می‌کند که این گونه آثار را نخرند و همواره دامن پاک خود را با مداخله در امور سیاسی آلوده نکنند. سیدعلی محمد دهکردی نیز در گزارشی دیگر از قم می‌افزاید: «در حوزه به هیچ وجه، سیاست دخالت ندارد. مرام‌های سیاسی و دسته‌بندی‌های حزبی در متخیله هیچ یک از محصلین خطور نمی‌کند».

در چنین شرایطی بسیار طبیعی بود که بجز شمار اندکی از طلاب، کسی از روحانیون به مسایل

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

سیاسی نپردازد و از منظری سیاسی به بازخوانی آموزه های کلاسیک دانش های اسلامی همت نگمارد؛ اما امروزه، اوضاع به کلی عوض شده است. گرچه سیاست به طور رسمی بخشی از تعالیم طلاب را تشکیل نمی دهد، ولی آموزش و پژوهش سیاسی در حواشی حوزه علمیه گسترش بسیاری یافته است. بسیاری از طلاب حوزه بر اثر آشنایی عمومی یا کلاسیک خود با دانش سیاسی، به طور ویژه درباره شاخه های متنوع دانش سیاسی پژوهش می کنند و به ترویج مبانی دینی این علوم در فضای دین مدارانه کشور مساعدت می ورزند. گرچه تلاش آنان جهت مفهومی کردن زندگی سیاسی مؤمنان بر مدار نشانه های قرآن و سنت به فرجامی کامل نرسیده است، اما دانش در حال تکون آنان به ویژه در عرصه «دانش سیاسی حوزوی»، نشان از امیدی روشن دارد. در مجموع از آنچه در عرصه گفتگوهای حوزویان درباره دانش سیاسی وجود دارد می توان در بحث از چشم انداز دانش سیاسی در حوزه های علمیه، بر نکات ذیل تأکید کرد:

۱. دانش سیاسی حوزوی و نه حوزه ای، هم به لحاظ آموزشی و هم به لحاظ پژوهشی به ویژه در عرصه اندیشه سیاسی به خود کفائی رسیده و می تواند سایر مراکز علمی آموزشی در ایران و سایر نقاط جهان را تغذیه نماید. نظریات بسیاری در عرصه اندیشه سیاسی تولید شده که برای انسان غربی و حتی مسلمانان جهان تازگی دارد و می تواند نگرش آنان درباره مسایل و موضوعات سیاسی را متحول سازد. البته در مقایسه با فقه سیاسی، فلسفه سیاسی که خصلتی فرا زمانی و فرا مکانی دارد و فارغ از دغدغه های مذهبی، به تبیین مقولات بزرگ زندگی سیاسی انسان معاصر توجه می کند، سخنان ابدی تری دارد که کمتر به سمع و نظر دیگران رسیده است. با این همه، عدم آشنایی طلاب علوم دینی به زبان های روز دنیا به ویژه زبان انگلیسی مهم ترین مانعی است که همواره میان آنان و انسان معاصر پرده می افکند. فقه سیاسی به غیر از برخی تعالیم اختصاصی اش به تشیع، در بسیاری از آموزه های سیاسی خود، واجد رهیافت ها و نظریه های جدیدی است که می تواند بسیاری از نظریات اهل سنت و غربی را به هم آوردی دعوت نماید. نظریه امنیت در اسلام، نظریه مردم سالاری دینی و... از جمله نظریاتی هستند که از منظری فقهی می توانند مکتب امنیتی کپنهاک و دموکراسی غربی را به چالش دعوت کنند.

در بخش «دانش سیاسی حوزه ای» نیز به طور نسبی اوضاع دگرگون شده است. در واقع دانش سیاسی در حوزه در باب موضوعاتی مثل اندیشه های سیاسی، تحلیل مسایل سیاسی و اجتماعی ایران و انقلاب اسلامی، رشد کرده و اساتید زبر دستی پرورش یافته که مورد استقبال مراکز علمی در سراسر کشور قرار گرفته اند. اگر در اوایل دهه هفتاد اساتید بسیاری جهت تدریس



انواع دروس سیاسی روانه قم می‌شدند، امروزه اغلب دروس سیاسی توسط حوزویان تدریس می‌گردد. گرچه در این روند، به تدریج دانش آموختگان حوزه را از بهره‌مندی از اساتید غیرحوزوی محروم کرده است، اما فضای بالنده و رو به رشد دانش سیاسی در حوزه علمیه قم به نوعی به بی‌نیازی رسیده است. البته این روند در زمینه رشته مطالعات منطقه‌ای، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل ضعیف است، و حوزه علمیه قم در آینده نزدیک هم سخنی در این باره ندارد. شاید تاسیس رشته‌های مستقل در این حوزه و تعامل آن با سازمان فرهنگ و ارتباطات و نیز وزارت امور خارجه، چشم‌انداز روشنی برای آن رقم زند.

۲. به‌جز گروه علوم سیاسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، بقیه گروه‌های سیاسی در مراکز دورگه قم همچنان در مقاطع گوناگون به آموزش سیاسی طلاب علوم دینی می‌پردازند. با این همه، پژوهش‌های سازمانی و فردی حوزویان درباره دانش سیاسی، گسترده‌تر از آموزش به حیات خود ادامه می‌دهد. در واقع می‌توان گفت پژوهش در باب موضوعات سیاسی در قلمرو فراخ‌تری از مجموعه دانش آموختگان این رشته ادامه دارد. زیادند طلابی که از سرعلاقه به تحقیق درباره موضوعات سیاسی پرداخته و مقالاتی منتشر می‌کنند. آنچه امروزه این‌گونه پژوهش‌های سیاسی را از آثار مشابه‌اش در دهه هفتاد شمسی مجزا می‌سازد، روشمند بودن اغلب این مقالات و نیز میل آنها به ایده و نظریه‌پردازی است. از دهه هفتاد به این سو، بسیاری از آثار پژوهشی حوزویان درباره موضوعات سیاسی، خصلتی تدافعی به خود گرفته و یا به مطالعه تطبیقی مفاهیم و نظریه‌های سیاسی در مغرب زمین با آموزه‌های دینی می‌پرداختند؛ برای مثال آثار اولیه پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی درباره اندیشه سیاسی متفکران مسلمان، اغلب در پاسخ به کتاب *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، نوشته سید جواد طباطبایی به نگارش در می‌آمدند تا نشان دهند که اندیشه سیاسی شیعه در کلیت عصر غیبت جریان داشته و اکنون نیز با اتکا بر چنین تباری به تولید اندیشه سیاسی می‌پردازد. اما امروزه بسیاری از این آثار، از حالت تدافعی خارج شده و می‌کوشند با موضعی ایجابی، ظرفیت‌های تأسیسی و نوین خود را از طریق مطالعات روشمند بالا برند. علاوه بر این، اگر در گذشته تحقیقات فردی منجر به پژوهش‌های تکراری می‌شد، امروزه به دلیل سامانه یافتگی پژوهش‌ها و اطلاع‌یابی مراکز پژوهشی از یکدیگر، تحقیقات تکراری کمتر صورت می‌گیرد و اغلب محققین در چارچوب مراکز پژوهشی حوزه به فعالیت می‌پردازند. با این همه بسیاری از موضوعات سیاسی بر جای مانده‌ای وجود دارد که فرد یا سازمان خاصی متولی آنها به حساب نمی‌آید و سفارشی بودن برخی از پروژه‌ها و نیز حساسیت‌هایی که مراکز پژوهشی نسبت به پژوهشگران دارند مانع بسط تحقیقات سیاسی در فضای حوزه می‌شود. علاوه بر این، اختلافات فکری و سیاسی میان

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

برخی از مراکز پژوهشی و آموزشی حوزه علمیه قم سبب می‌شود تا آنها تعامل اندکی با هم داشته باشند و بعضاً در هم‌آوردی با هم، به آموزش سیاسی طلاب علوم دینی همت گمارند. این اوضاع که به نوعی متأثر از اردو کشی جناح‌های سیاسی کشور است، علاوه بر اینکه نهاد‌های حوزوی را به حمایت از جناح‌های سیاسی تقلیل می‌دهد، عملاً نیز دانش‌آموختگان سیاسی حوزه را به یک رویارویی خسته کننده دعوت می‌کند. در واقع سیاسی شدن مراکز علمی حوزه، مهم‌ترین آفتی است که امروزه مانع از بسط گفتگوهای سازنده و هم‌دوشی طلاب علوم دینی در پیشبرد دانش سیاسی به شمار می‌آید.

۳. گذشته از تعامل اندکی که میان مراکز آموزشی و پژوهشی دو رگه سیاسی در حوزه علمیه قم وجود دارد، در مجموع می‌توان گفت که همه این نهادها نیز تعامل سازنده‌ای با مراکز خارج از کشور ندارند. البته هستند اندک مراکز یا پژوهشگرانی که به صورت رسمی یا غیر رسمی با برخی از افراد یا دانشگاه‌های خارج از کشور ارتباط علمی دارند، اما عمدتاً فاقد ترابی مستمر با دنیای خارج‌اند. اگر مراکز دو رگه آموزشی و پژوهشی حوزه علمیه قم خواهان حضوری جهانی جهت ترویج اندیشه‌های والای دینی در باب سیاست‌اند چاره‌ای جز حضور در عرصه‌های جهانی ندارند. حضوری آگاهانه و هدفمند می‌تواند به بسط دانش سیاسی حوزویان در دنیای کنونی منجر گردد و ال‌در قم نشستن و دعوی اصلاح جهان کردن، گره از کار عالمیان نمی‌گشاید.

۴. بخشی از مطالعات سیاسی در حوزه علمیه قم، به تحلیل و تفسیر مسایل انتزاعی و ذهنی علاقه‌مند هستند و کمتر با مشکلات عینی جامعه سیاسی ارتباط برقرار می‌کنند. گذشته از اینکه تعمیق این روند، به عدم شکل‌گیری برخی از دانش‌های تجربی در فضای علمی حوزه کمک می‌کند؛ عملاً نیز میان دانش تولید شده در حوزه و مسایل نظام سیاسی فاصله می‌اندازد و به طور ناخواسته، فلسفه وجودی دانش سیاسی حوزویان را به مخاطره می‌افکند. پیش از این نیز بارها گفته شد با پیروزی انقلاب اسلامی روحانیت علاقه‌مند به سامان‌زدگی سیاسی مؤمنان بر مدار نشانه‌های قرآن و سنت شد و بر حسب همین ایده بلند، نیز به گرت‌برداری و بسط دانش سیاسی خود همت گماشت. سامان‌زدگی بر مدار سیگنال‌های نص، علاوه بر تأملات اجتهادی در منابع دینی، نیازمند دریافت پرسش‌هایی است که معمولاً جامعه و نظام سیاسی با آنها دست به‌گریبان است و خود توانایی عرضه آنها بر نصوص دینی ندارد. در شرایطی که چنین تعاملی صورت نگیرد ممکن است دو حالت ذیل رخ دهد:

نخست آنکه حکومت دینی بر تفقه عام و آگاهی عمومی کارگزاران خود از دین بسنده کند

و رفته رفته با برداشت های بدوی که از منابع دینی پیدا می کند، خود را از اطلاع بر نظرات عالمان دینی و کاربست آنها در امر حکومت مداری بی نیاز بداند.

دوم آنکه فرض کنیم کارگزاران حکومت دینی به اسلامی کردن عمل سیاسی ارکان خود حساس اند و همواره در مواجهه با مسایل و معضلات خود، از نهاد روحانیت ارائه طریق و راه حلی دینی مطالبه می کنند، اما پاسخی از سوی آنان در نیابند. در فرض اول که کارگزاران حکومت دینی به خود بسندگی در فهم از گزاره های دینی دست یابند؛ عملاً حکومت اسلامی از ماهیت دینی فاصله می گیرد و به تدریج برنامه ها و سیاست های کلان خود را بر مدار عرفیات و فهم های نامعتبر از دین سامان می دهند. مروری بر برخی از سیاست های کلان کشور نشان می دهد که اغلب این برنامه ها فاقد نظریات حمایت گر دینی اند و عمدتاً بر عموماًت دینی و نیز ارتکازات متولیان حکومتی از دین سامان یافته اند. بسیاری از شعارهایی که در دولت ها تبدیل به برنامه می شوند مستظهر به نظریه های پشتیبان دینی نیستند و عملاً سر از نگرش های ترکیبی با نظریات عرفی در می آورند. در فرض دوم نیز که حوزویان به انتظارات و توقعات نظام سیاسی پاسخ ندهند و همچنان بر تأملات فارغ از مسایل حکومتی اصرار بورزند آنان نیز حکومت دینی را در برهوت نظریه های غربی رها و عملاً پشت آن را خالی می کنند. بر این دو حالت، تضعیف حکومت دینی و نیز به حاشیه رفتن مجدد دانشی است که پس از سالها، روحانیت کوشیده بود آن را از مهجوریت خارج سازد.

در نهایت باید بر این نکته تأکید کرد آینده دانش سیاسی در حوزه های علمیه مستلزم تحقق چند امر مهم است:

نخست آنکه؛ لازم است نگرش غیر خوش بینانه ای که در میان برخی از روحانیون درباره ترویج و تعلیم علوم انسانی به ویژه دانش های سیاسی وجود دارد تصحیح گردد. اگر سیاست بخش عمده ای از آموزه های دینی اسلام را تشکیل می دهد آگاهی بر سرشت و ماهیت سیاست در دنیای قدیم و جدید از جمله ضروریاتی است که باید در آستانه آگاهی طلاب علوم دینی قرار گیرد، و این میسر نمی شود مگر به اینکه نهاد روحانیت به مجموعه علوم انسانی روی خوش نشان دهد و تعلیم دانش سیاسی طلاب را در روس برنامه های خود جای دهد.

دوم آنکه، حوزه علمیه قم به مراکز دو رگه آموزشی و پژوهشی سیاسی نگاهی درجه دوم نکند و آنها را نه در حاشیه بلکه بخشی از وجود خود قلمداد و فارغ التحصیلان علوم سیاسی را سرمایه های خود بداند. در سایه چنین نگرشی هایی است که آن گاه بکوشد آن مراکز دو رگه را تقویت و در سطوح میانه، دروس مستقلی با عنوان دانش سیاسی راه اندازی کند

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

و طلاب علوم دینی به صورت آکادمیک با مفاهیم اساسی دانش سیاسی، متدلوژی تحلیل پدیده‌های سیاسی، چگونگی فهم اندیشه‌های سیاسی و تمایزات اندیشه سیاسی دینی با دنیای مغرب زمین آشنا نماید. علاوه بر این، لازم است که حوزه علمیه از ظرفیت‌های انسانی موجود در انجمن مطالعات سیاسی حوزه و نیز سایر مراکز آموزشی و پژوهشی، جهت تعلیم و تربیت سیاسی طلاب تحت پوشش مدارس استفاده کند تا بدین گونه حوزه را از هیاهوهای زود گذر سیاسی دور سازد. و بالأخره اینکه مراکزی که به امر پژوهش درباره دانش سیاسی اهتمام دارند لازم است به الزامات خاص فعالیت در زمینه دانش سیاسی پایبند بمانند تا محققان با فراغت بیشتری به امر پژوهش ادامه دهند. تامین معیشت، تضمین آزادی‌های فکری، اعطای امتیازات، حمایت از رساله‌های برتر، برقراری کرسی‌های نظریه پردازی و نقد آزادانه آثار و فراهم کردن زمینه جهت تعامل محققان با خارج از کشور، از جمله این لوازم است که به طور جسته و گریخته در حوزه علمیه قم وجود دارد که لازم است مورد توجه بیشتر دغدغه‌مندان حوزه قرار گیرد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. از منظر دیگری می‌توان گفت که خود انقلاب اسلامی، پارادایمی جدید بود که می‌توانست فضایی عام جهت تولید نظریات جدید فراهم آورد، اما مراد کنونی ما از پارادایم، پارادایمی است که نظریه‌ای کلان در حوزه دانش سیاسی دینی تولید کرده باشد.
۲. درباره اینکه مطالعات دینی در باب سیاست، شامل چه نوع مطالعاتی می‌شود، اختلافاتی نیز وجود دارد. برای مثال قلمرو پژوهشی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی عبارت‌اند از: فقه سیاسی، اندیشه سیاسی متفکران مسلمان (تاریخ اندیشه سیاسی)، فلسفه سیاسی، کلام سیاسی، عرفان سیاسی، اخلاق سیاسی، انسان‌شناسی سیاسی، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی سیاسی سهم عمده این قلمرو به گروه فلسفه سیاسی اختصاص یافته است. دکتر احد فرامرز قراملکی نیز در کتاب *روش‌شناسی مطالعات دینی* این دسته از مطالعات را شامل هفت گستره معرفتی می‌داند: ۱. کلام، ۲. فقه، ۳. اخلاق، ۴. روان‌شناسی دین، ۵. جامعه‌شناسی دین، ۶. فلسفه دین، ۷. تاریخ ادیان. وی سه علم اول یاد شده (کلام، فقه و اخلاق) را به دانش‌های سنتی و چهار محور بعدی را به علوم نوین تقسیم می‌کند. (قراملکی، ۱۳۸۰، ص ۸-۵۵). گرچه مطالعات سیاسی در این تقسیم بندی جایی ندارد، اما می‌توان با افزودن وصف سیاسی به برخی از آنها، دانش‌هایی همچون فقه سیاسی، کلام سیاسی و اخلاق سیاسی را جزء مطالعات دینی سیاسی دانست.
۳. البته آثار مهمی در این باره وجود دارد که می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد، مجموعه مصنفات شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شرح *فصوص الحکم* امام خمینی، *عرفان و حماسه عبدالله جوادی آملی*.

۴. اخیراً در گفتگویی که با جناب آقای اسکندری، مدیر گروه سیاسی آن پژوهشگاه داشتم قرار است این گروه با جذب محققینی به عنوان هیات علمی، فعالیت خود را آغاز نماید.
۵. البته هنوز هم مشکلاتی در عرصه پژوهش‌های حوزوی در باب مسائل سیاسی و اجتماعی وجود دارد که امید است بتدریج بر طرف گردند. برای مثال در یک بررسی انجام شده از میان حدود شش هزار اثر مکتوب روحانیون در باب مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تنها ۲۸/۷ درصد از مطالب به جامعه سازی و ۲/۴۴ درصد به سازمان سازی مربوط بوده است، این در حالی است که در همین جامعه آماری ۶۸/۸ درصد از ادبیات اجتماعی روحانیون به فرد سازی اختصاص یافته است.

## منابع

۱. قراملکی، احد، روش‌شناسی مطالعات دینی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۰.
۲. جواد آملی، عبدالله، «علم نافع و هویت‌ساز»، در آملی برآزاد اندیشی و نظریه پردازی در علوم دینی (مجموعه سخنرانی‌ها)، دفتر دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۳. فیرحی، داود، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
۴. علامه حلی، حسن بن یوسف، مبادی الوصول الی علم الاصول، تهران، المطبعة العلمی، ۱۹۸۴ م.
۵. سید مرتضی، الذریعه الی اصول الشریعه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
۶. انصاری، مسعود و محمدعلی طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، ج دوم، تهران، محراب فکر، ۱۳۸۴.
۷. مظفر، محمدرضا، اصول فقه، بیروت، دارالتعارف، ۱۹۸۳ م.
۸. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، قاهره: دارالشروق، چاپ سوم، ۱۹۵۱ م.
۹. المدنی التبریزی، السید یوسف، الفوائد القمیه، قم، نشر دانش، ۱۴۲۶ ق.
۱۰. یزدانی، عباس، عقل فقیهی، جزوه تائیدی فارسی چاپ نشده.
۱۱. کشاورز شکر، عباس، «نقش نظریه پردازی در تولید علم»، در آملی برآزاد اندیشی و نظریه پردازی در علوم دینی، دفتر چهارم، ۱۳۷۴.
۱۲. چالمرز، آلف، چیستی علم، در آملی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفه، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۱۳. فوکو، میشل، دانش و قدرت، ترجمه محمد ضمیران، تهران، هرمس، ۱۳۷۸.
۱۴. بشیری، حسین، آموزش دانش سیاسی، تهران، مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
۱۵. بشیری، حسین، «مقاله‌ی مسائل اساسی در فلسفه سیاسی»، دولت عقل، تهران، مؤسسه نشر علم نوین، ۱۳۷۴.
۱۶. رجایی، فرهنگ، معرکه جهان‌بینی‌ها، تهران، احیاء کتاب، ۱۳۷۳.
۱۷. طباطبایی، سید جواد، در آملی فلسفی به تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷.
۱۸. صادق جهادتی، الفکر السیاسی العربی الاسلامی، بغداد، جامعه بغداد، ۱۹۹۳ م.

- سال اول
- شماره اول
- تابستان ۹۲

دانش سیاسی  
حوزوی، سرشت و  
مختصات آن  
(۱۰۱ تا ۱۳۲)

۱۹. بهروز لک، غلامرضا، «تسبب کلام سیاسی و فلسفه سیاسی»، مجله علوم سیاسی، ش ۲۲، ۱۳۸۲.
۲۰. خامه گر محمد، ساختار هندسی سوره‌های قرآن، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲ الف.
۲۱. خامه گر محمد، «روش استنباط گزاره‌های سیاسی از ساختار سوره‌های قرآن»، نشریه علوم سیاسی، ش ۲۲، ۱۳۸۲ ب.
۲۲. مدنی، محمد محمد، المجتمع الاسلامی کما تنظمه سوره النساء، مصر، دارالفکر، ۱۹۹۱ م.
۲۳. واعظی، احمد، «شهید صدر و نظریه تفسیر متن»، قم، کنگره بین المللی آیت الله العظمی شهید صدر، ۱۳۷۹.
۲۴. حسنی، ابوالحسن، ۱۳۸۸/۱/۲۹.
۲۵. ملکیان، مصطفی، «حوزه‌های معرفتی ناظر به زبان»، نشست فلسفه تحلیلی و علم اصول، ۸۱/۷/۱۱.
۲۶. امام خمینی، روح الله، شرح فصوص الحکم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱.
۲۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۴.
۲۸. رودگر، محمدجواد، «عرفان و سیاست»، مجله تخصصی عرفان، ش ۱۵، ۱۳۸۷.
۲۹. جعفری، محمد تقی (بی تا)، عرفان اسلامی، تهران، نشر کرامت، چاپ دوم.
۳۰. سروش عبدالکریم، بسط تجربه نبوی، تهران، نشر صراط، ۱۳۷۰.
۳۱. طباطبایی، سیدجواد، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، نشر کویر، ۱۳۷۳.
۳۲. گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد رضا یزدانی مقدم، مدیر گروه فلسفه سیاسی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی، پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی، درباره اخلاق سیاسی، مورخ ۱۳۸۹/۷/۴.